

## به نام خداوند آفریننده جادو

اول از همه باید بگم سلام (بچه مثبت)

دوم باید هسته نباشید بگم به جناب مرلین به خاطر داستان شویشون و همپنین معذرت خواهی کنم از نوشتن این گونی نامه! (چه هلب) چون هدف از نوشتن این نامه گرفتن ایراد و گونی پیچ کردن این نویسنده است. (به من چه پارواتی خانم و ریموس گونیی اینو گفتند دیگه) فب پریم سر گونی رو باز کنیم.

۱ این ایراد که تقریباً در همه نویسندگان (نویسنده های کتاب هفت که من کتابشونو خوندم) وجود داره اینه که گفتگوها به شکل واقعی خود نیستند. شخصیت ها مثل همیشه حرف نمی زنند و گفتگوها مصنوعی به نظر می رسه و برخلاف نوشته های رولینگ حجم زیادی اطلاعات در یک گفتگو آورده می شه. البته بر طرف کردن این ایراد واقعا سخته و فکر نکنم در بتوان این رو یک ایراد به حساب آورد.

۲ ایراد دیگه مرلین جان اینه که چند جا از کتاب به اشتباه نوشته شده گودریک هال، مثلاً هری تصمیم می گیره که از گودریک هال به گودریک هال بره! و نکته بعد اینکه شکل صحیح آن گودریک هالو به معنی دره گودریک.

۳ نکته بعد گفته می شه که گریفیندور و اسلایترین جادوهای خاصشون رو برای نواده شون گذاشتند. اول اینکه چرا ریونکلاو یا هافلپاف این کارو نکردن و دوم چرا باید اونا جادوهاشون رو از مردم مخفی نگه دارن و فقط به نواده شون برسه. گریفیندور برای اینکه به همه آموزش بده با اسلایترین که از دوستانش بود دعوا کرد حالا خودش کاری شبیه به اون انجام داده؟ (به قول الی شیخ: عجب) ۴ نکته بعد اینکه این داستان به کم شبیه ارباب حلقه ها نشد؟ هری برگشته و یکی یکی دنبال مصدوم می گرده که شفا بده: شاه با دستان شفا بخش.

۵ نویل چند جا از عمو آلگی صحبت می کنه ولی ما می شنویم که مرلین از فرانک به عنوان تک پسر خانم لانگ باتم یاد می کنه.

۶ هری در جلسه ای که اتفاقات رو برای اعضای محفل تعریف می کنه این جمله رو می گه: لرد ولدمورت در اپن مورت برای سازماندهی غول ها، چاودانه سازها و اینفیری ها در دسترس نبود. یعنی هری به اون همه آدم راجع به هورکراکس ها گفت؟ (باز هم عجب)

۷ هری چند جا قوی ترین طلسم ها رو از جمله آوداکداورا رو به صورت چندتایی استفاده می کنه. ولدمورت در نبردش با دامبلدور در سال پنجم هری این کارو نکرد و به نظر من اصلاً انجام این کار نباید امکان پذیر باشد. (سالازار که از دست گودریک عصبانی بود به طرف سالن بزرگ به راه افتاد. هنوز وارد سالن نشده بود که چشمش به چند تا از دانش آموزان گوریکی افتاد. لعنتی ها هر ۵ نفرشان خونلجنی بودند. عصبانیتش به اوج خود رسید. چوبش را کشید و فریاد زد: ری ران آوداکداورا. نور سبزی با شتاب از چوبش بیرون آمد. در هوا به چندین اشعه تقسیم شد و لحظه ای بعد همه دانش آموزان درون سالن مرده

بودند. مثل این که بیش از حد عصبانی بوده. وارد سالن شد. چشمش به یکی از دانش آموزان خودش افتاد که اشتباهی مرده بود. سالاراز اندوهگین شد و برای همیشه از هاگوارتز رفت: خوب بید. ها ها ها)

۸ مرلین می گه که سنتور ها برای خاکسپاری دامبلدور نیامدند ولی آنها به نشانه احترام تیرهای آتشینشون رو پرت کردند. به هر حال رسم و رسومات اونها با جادوگرا فرق داره. و در ضمن اگه منم جای اونا بودم نمی اومدم. دامبلدور به اونها کم ضدحال نزده بود. یکی از افراد گله شون رو اغفال کرده بود (از دید سنتورها) و به هر حال (حالا با هر روشی که این کارو کرده بود) آمبریج رو از دست اونا در آورده بود.

۹ به نظر شما ریگولای بلک اونقدر احمقه که بره پیش ولدمورت و بگه که نمی خواد مرگخوار باشه؟

۱۰ و اون خاطره، به نظر من دلایل مرلین برای توجیه اختیار داشتن اون خاطره یه کم کشیکه. خب این گریفین دور کل انگلستان رو می داشت تو حافظه اش تا اونو سالم نگه داره. فاکس که نمی میره.

۱۱ و همچنین سعی مرلین در توجیه هورکراکس بودن هری هم مثل بالاییه. به وضوح می دونم که ولدمورت می تونه موجودات دارای اختیار رو به هورکراکس تبریل کنه. (ناجینی: هیسس هوس هوس سسس!)

۱۲ هنگام اجرای نقشه، ما ولدمورت را در قالب تام ریدل جوان می بینیم(الی: عجب) آیا ولدمورتی که آن همه تلاش می کند از شر قیافه پدر ماگل زاده اش رها شود، دوباره در اوج قدرت آن قیافه را به خود می گیرد؟ و در ضمن عده زیادی ولدمورت را در قیافه ۱۶ سالگی اش می شناختند و ولدمورت برای مخفیانه وارد شدن، گزینه های بهتری برای تغییر شکل داشته.

۱۳ هری برای ظاهر کردن نشان سیاه از ورد «ساینفیکیشن دارک مارک» استفاده می کند. در کتاب چهار، بارتی کراوچ از ورد «موریس مردر» برای این کار استفاده می کند.(چه جلب)<sup>۲</sup>

در پایان به این نکته اشاره می کنم که داستان مرلین خان نقاط خوب زیادی داره ولی از اونجا که هدف از نوشتن این نامه تو گونی کردن مرلین بود، من اونا رو نمی گم.

در پایان اگه لحن نوشتارم یه کم بی ادبانه یا نادبی بود، شما به جادوگریتون پیششید.

آپساک منشی گروه شکارگران ۱۳

<sup>1</sup> این به زبون مارها بود، ترجمه اش اینه: پس من چس کاره بیدم؟

<sup>2</sup> البته ایم امکان وجود داره که مرلین جان این ها را نمی دانسته ولی ما جهت ارتقای کیفی داستان به عرض رساندیم.